

براندازی OVERTHROW

قرن آمریکائی تغییر رژیم ها
از هاوایی تا عراق

استیفن کینزر

STEPHEN KINZER

مترجم

فریدون گیلانی

FREIDOUN GILANI

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

فصل ششم

از دست این آدم نفرت انگیز خلاص شویم

بزرگ ترین تشییع جنازه در تاریخ گواتمالا ، از مردی شد که بیست و چهار سال مرده بود . بیش از صد هزار نفر به خیابان های گواتمالا ریخته بودند و چنان ازدحامی از جمعیت بود که تو گوئی خیابان ها و پیاده روها را به هم دوخته اند . بسیاری گل های میخک سرخ روی جمعیت می ریختند و فریاد می کشیدند « یاکوب ! یاکوب ! یاکوب ! » بعضی ها ، بخصوص زنان و مردان سالمندی که او را به خاطر داشتند و می دانستند چه سیاست مردی را به خاک می سپارند ، از فرط احساسات می گریستند .

مردی هفتاد و هفت ساله که در میان جمعیت بود و سعی می کرد جلو ریختن اشک هایش را بگیرد ، می گفت « فقط این را می دانم که در دولت او ، آزار و اذیت و تعقیبی در کار نبود . پس از آن ، مردن مردم آغاز شد . »

یاکوب آرینز گوزمن ، یکی از دو رئیس جمهوری بود که در « بهار دموکراتیک » کشور که عمرش از ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴ بیشتر نپائید ، گواتمالا را اداره کردند . در دهه ها پس از آن که سی آی او او را سرنگون کرد و از کشورش راند ، مردم حتی جرئت نمی کردند از او سخن بگویند ، و برایش سوگواری کنند . آرینز ، تنها و فراموش شده مرد . فقط زمانی که سرانجام باقی مانده ی جسد او را در بیستم اکتبر ۱۹۹۵ به گواتمالا بردند که به خاک سپارند ، مردمش فرصتی یافتند تا به او ادای احترام کنند . این ادای احترام ، مثل شعله ای بود که از دردهای ناگفته زبانه بکشد .

آرینز در سال ۱۹۵۱ ، همان سالی که میهن پرستی دیگر به نام محمد مصدق نخست وزیر ایران شد ، به ریاست جمهوری گواتمالا رسید . هر دو ، رهبری ملتی ستمدیده و فقیر را به کف

گرفته بودند که تازه داشتند طعم دموکراسی را می چشیدند . هر دو رهبر ، با قدرت شرکت های غول آسائی که بر منابع طبیعی کشورهاشان خیمه زده بودند ، مبارزه می کردند . کمپانی ها به اعتراض برخاستند و دولت هاشان را کمونیست نامیدند تا بهانه ای برای براندازی شان پیدا کنند .

فقط چند کمپانی خصوصی ، آن گونه تنگاتنگ با دولت ایالات متحده و در هم تنیده بودند که شرکت «یونایتد فروت» در خلال اواسط دهه ۱۹۵۰ تنیده بود . جان فوستر دالس ، چند دهه مشاور حقوقی این شرکت بود . برادر او آلن دالس ، سهم عمده ای در انباریونایتد فروت داشت . « جان مورز کابوت » ، معاون وزارت امور خارجه در امور داخلی قاره آمریکا ، یکی از بزرگترین سهامداران این کمپانی بود . برادرش « تامس دادلی کابوت » مدیر امور امنیت بین المللی وزارت امور خارجه هم ، پرزیدنت یونایتد فروت بود . ژنرال « رابرت کاتلر » رئیس شورای امنیت ملی نیز ، رئیس پیشین هیئت مدیره این کمپانی بود . « جان جی مک لوی » رئیس بانک بین المللی بازسازی و توسعه هم ، قبلا عضو هیئت رئیسه ی یونایتد فروت بود . هر دو معاون وزارت امور خارجه ، « والتر بدل اسمیت » و « رابرت هیل » سفیر آمریکا در کوستاریکا ، پس از پایان خدمات دولتی به عضویت هیئت رئیسه این شرکت در آمدند .

در خلال نیمه ی اول قرن بیستم ، یونایتد فروت در آمد هنگفتی از گواتمالا داشت . دلیلش هم این بود که می توانست بدون دخالت دولت گواتمالا به چپاول خود ادامه دهد . بهترین زمین های زراعتی را در اختیار داشت ، قرار دادهای يك طرفه اش با دیکتاتورها را قانونی کرده بود . و براین مبنا بود که با دست باز زراعت می کرد ، بی آن که نگرانی هائی را از بابت مالیات و قانون کار به دل راه دهد . تا زمانی که چنین نظامی حکم فرما بود ، جان فاستر دالس گواتمالا را « کشور دوست » و « با ثبات » می دانست . وقتی که نوع جدیدی از دولت به کسب قدرت سیاسی نائل شد و شروع کرد به جدال با این کمپانی ، همه ی آن عنوان ها و تلقی ها ، طرف بر بستند .

از دهه ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۴۰ ، به مدت سیزده سال ، یونایتد فروت با حمایت کامل « خورخه اوبیکو » که معروف به فرمانده پارتیزانی ی قدیمی آمریکای لاتین بود ، و تحت توجهات عالی او ، به کامیابی و ثروتی کلان دست یافت ، بر گواتمالا سلطه داشت . به قول یکی از مورخان ، اوبیکو « هر کسی را که برنامه اجتماعی ، اقتصادی وایدئولوژی سیاسی او پیشرفته تر از او بود ، کمونیست می نامید » و « فقط به ارتش ، مالکان بزرگ و شرکت های خارجی اعتماد داشت . » پراهمیت ترین این شرکت ها ، یونایتد فروت بود که ده ها هزار محل کار تمام وقت و نیمه وقت را در گواتمالا تامین کرده بود . اوبیکو قرار دادهای بی شمار مالکیت زمین را به پای یونایتد فروت ریخته بود . از آن جمله قرار داد سال ۱۹۳۶ بود که در نتیجه مذاکرات ماموران او با دالس به امضا رسیده بود . بنا به این قرار داد ، زمین های گسترده و بسیار حاصل خیز دشت های پاسیفیک در « تیکوئی زاته » بود که با تضمین معافیت کامل از همه مالیات ها در مدت اجاره ، به مدت نود و نه سال به یونایتد فروت تعلق می گرفت .

در نتیجه قوانین تند و تیز و عصیان زای اوبیکو ، سرکشی در گواتمالا آغاز شد . طبقه متوسط در حال ظهور ، که تحت تاثیر زمزمه های دموکراتیک پس از جنگ دوم جهانی قرار گرفته بود و از

نمونه هائی مثل رئیس جمهوری صلح طلب مکزیك « لازارو کاردناس » و پرزیدنت فرانکلین دلانو روزولت الهام می گرفت ، به تحریک مردم برای تغییر شرایط پرداخت . در خلال تابستان ۱۹۴۴ ، هزاران گواتمالائی ، به رهبری معلمان مدارس ، تظاهرات موج واره ای را به نشانه اعتراض به شرایط موجود ، در خیابان ها سازمان دادند . وقتی این تظاهرات اعتراضی به نقطه اوج خود رسید ، افسران جوان سر به شورش برداشتند و حکومت کهنه را واژگون کردند . « انقلاب اکتبر » گواتمالا که فقط متکی به اراده و توان خود بود ، با کمتر از صد کشته پیروز شد .

چند ماه بعد ، گواتمالائی ها برای شرکت در نخستین انتخابات دموکراتیک کشور خود ، به پای صندوق های رای رفتند . باکسب اکثریت آراء انقلاب فاتح ، معلم جوان مدرسه ای به نام « خوان خوزه آره والو » را به عنوان رئیس جمهوری خود برگزیدند .

آره والو در ادای سوگندی که در پانزدهم مارس ۱۹۴۵ خطاب به مردم منتظر و امیدوارش ایراد کرد ، از پرزیدنت فرانکلین دلانو روزولت به عنوان الگوی الهام بخش خود یاد کرد و گفت که نمونه ی او را دنبال خواهد کرد .

در گذشته ، کارگران از فقدان علاقه به کار در چنان شرایط ظالمانه ای رنج می بردند ، و حتی کمترین صدای عدالت خواهانه ای در گلو خفه می شد . توگویی که این صداها ، شایع کننده نوعی بیماری خطرناک اند . اکنون اما ، می خواهیم پا به دورانی بگذاریم که کار انسان ، چه در مزارع ، مغازه ها ، پایگاه های نظامی ، یا در کسب و کارهای کوچک ، با علاقه صورت پذیرد... ما می خواهیم عدالت و انسانیت را به میدان بیاوریم ، زیرا شرایطی که مبتنی بر بی عدالتی و تحقیر باشد ، هرگز ره به جانی خواهد برد .

پرزیدنت آره والو ، زیر بنائی استوار برای دموکراسی جدید گواتمالا ساخت ، و بسیار کوشید تا کشورش را وارد عصر جدید کند . در دولت شش ساله ی او ، مجلس شورای ملی ، نخستین نظام تامین اجتماعی کشور را بنیان نهاد ، حقوق اتحادیه های کارگری را تضمین کرد ، چهل و هشت ساعت کار در هفته را به صورت قانونی در آورد ، و حتی قانون مالیاتی معتدلی را برای زمین داران بزرگ وضع کرد . بنا نهادن هر يك از این معیارها ، درگیری سختی را بایونایتد فروت نمایندگی می کرد . این شرکت ، در بیش از نیم قرن گذشته قوانین خودش را در گواتمالا اجرا می کرد ، و روی خوشی به ملی گرائی در حال ظهور گواتمالا و قوانین آره والو از خود نشان نمی داد . یونایتد فروت به هر صورت و با هر ابزاری که می توانست ، در برابر او مقاومت می کرد .

دوره ریاست جمهوری آره والو در پانزدهم مارس ۱۹۵۱ به پایان رسید . در حضور هزاران تن از مردم گواتمالا ، آره والو حمایل ریاست جمهوری را به جانشین خود یاکوبو آربنز تحویل داد . در تاریخ گواتمالا ، این نخستین تحویل و تحول و انتقال قدرت صلح آمیز بود . با این حال ، آره والو در حالتی چندان خشنود نبود . و در سخنرانی خداحافظی خود ، اظهار تاسف کرد که قادر نبود کاری بیشتر برای مردم خود بکند :

صاحبان و متنفذین اشراف زاده ی موز ، که از ملیت روزولت بودند ، علیه جسارت و بی پروائی یکی از روسای جمهوری آمریکای مرکزی ، که حتی با احترام به خانواده های صادر کنند موز ، برای مردم خود آزادی و

عدالت اجتماعی می خواست ، بر شوریدند ... آن وقت بود که آن آموزگار بی ریا و رومانتیک ، در موقعیت ریاست جمهوری کشور خود دریافت که نظریه ها و لاف و گراف های بین المللی برای دموکراسی و آزادی ، تا چه حد هلاکت بار و بی ثبات اند ؛ اگر چه در ظاهر درخشان می نمایند . آن زمان بود که من در نهایت دلسردی و یاس و با تحمل درد عمیق ، در نهایت خشم و آزدگی ، احساس کردم که فشار نیروهای نامرئی ، حاکمیتی را به ما تحمیل می کند که در مضمون و محتوی آن ، خبری از قانون و اخلاق نیست ، و اثری از روابط بین المللی و رابطه عادلانه میان انسان ها وجود ندارد.

رئیس جمهوری آینده ، سرنوشتی را انتخاب کرده بود که آن فشار ، حتی بیشتر از دوره ی پیشین به او تحمیل می شد . آرینز سرهنگ سی و هفت ساله ای بود که در شورش ۱۹۴۴ علیه اوبیکو ، نقش رهبری داشت ، اما بنا به هیچ معیاری از جنس افسران ارتش گواتمالا نبود . پدرش داروساز بود که از سوئیس به گواتمالا مهاجرت کرده و زمانی که هنوز یاکوبو آرینز کودکی بیش نبود ، خودکشی کرده بود . این واقعه ، امیدهای آرینز به تحصیل علوم و حتی مهندسی را ، نقش برآب کرد ، اما جامعه ای در سوئیس ، ترتیبی داد که او به آکادمی نظامی راه یابد . در آکادمی نظامی شاگرد ممتاز شد و در بکس و چوگان ، به موقعیت درخشانی دست یافت . چهره ای بسیار جذاب داشت ، با چشم های آبی و موهای نرم ، اما نیمرخی آمریکای لاتینی . در یکی از مسابقات قهرمانی آمریکای مرکزی ، با «ماریا کریستینا ویلانوا» که زن جوانی از اهالی سالوادور بود ملاقات کرد که علیرغم زمینه ای که در تعلق به طبقه بالا داشت ، از چپ های بسیار پرحرارت بود . پس از ازدواج ، ماریا او را به آموختن علوم اجتماعی و راه یافتن به موقعیت های سیاسی تشویق کرد . رئیس جمهوری جدید ، این هر دو آموزه را در ادای سوگند از خود بروز داد و آن ها را در « سه هدف اساسی » برای ریاست جمهوری خود ، خلاصه کرد .

برنامه من این است که کشورمان را از ملتی متکی به اقتصاد نیمه استعماری ، به کشوری که به لحاظ اقتصادی مستقل به خود است ، تبدیل کنم . گواتمالا را از کشوری که به محاصره اقتصاد فتودالی در آمده است ، به کشور سرمایه داری مستقل تبدیل کنم ، و این تغییر را از طریق صورت بدهم که سطح زندگی توده های وسیع مردم را ، به بالاترین حد ارتقاء دهم .

این برنامه کار ، که در حکم تاخت بردن به منافع چپاولگران بود ، به محض آغاز اقدامات اولیه ، در تقابل با هرسه کمپانی آمریکائی قرار گرفت که بر اقتصاد گواتمالا سلطه داشتند . اول برنامه ای برای ساختن شبکه برق عمومی را اعلام کرد که انحصار پرسود شرکت برق « بوند و شی ر » شدیداً در هم می شکست . بعد ، توجه خود را به « خط آهن بین المللی آمریکای مرکزی » معطوف کرد که تقریباً در همه کشورهای آمریکای مرکزی ، از جمله مسیری که پایتخت را به «پوئرتو باریوس» ، بندری در ساحل اقیانوس آتلانتیک وصل می کرد ، در تملک آن کمپانی بود . آرینز پیشنهاد کرد بندر پرعمقی بسازند که به روی همه خطوط کشتیرانی باز باشد و به پایتخت کشور وصل شود . پس از آن ، در تقابل با نظام نا متعادل و شدیداً ظالمانه ی مالکیت زمین که ریشه ی فقر در گواتمالا بود و هنوز هم هست ، توانست لایحه ای را از مجلس بگذراند که کمپانی یونایتد فروت

را تهدید می کرد .

قانون اصلاحات ارضی که هفدهم ژوئن ۱۹۵۲ از مجلس ملی گذشت ، برتاریك دستاوردهای انقلاب دموکراتیک گواتمالا نشسته بود . بنا به مواد این قانون ، دولت می توانست اراضی غیر زراعی را که املاکی به وسعت بیش از ۶۷۲ جریب بودند ، میان مردم تقسیم کرده و بنا به قانون جدید مالیاتی ، از مالکان آن خسارت بگیرد . این اقدام ، جدال مستقیم با یونایتد فروت بود که مالک ۵۵۰ جریب ، یعنی بیش از یک پنجم زمین های زراعی کشور بود و فقط کمتر از پانزده در صد از آن را زیر کشت برده بود . کمپانی یونایتد فروت مدعی بود که آن زمین های وسیع و قابل کشت را برای برنامه های آینده اش لازم دارد و برای مردم کشوری که شمارشان به صدها هزار می رسید و به خاطر نداشتن زمین در فقر و گرسنگی می زیستند ، ادعای یونایتد فروت به شدت غیر عادلانه می نمود .

سه کمپانی مرتبط با هم که زیر ضرب اصلاحات آربنز رفته بودند ، دهه ها بود که بر گواتمالا سلطه داشتند . یونایتد فروت ، بزرگ ترین زمین دار کشور بود که بیشترین کارگر و کارمند را به صورت خصوصی در استخدام خود داشت . این شرکت ، صاحب ۴۶ در صد از سهام « خطوط آهن بین المللی آمریکای مرکزی » هم بود و بدین گونه ، خدمات نقل و انتقال را هم در امتداد پوئرتواریوس مال خود کرده بود و با نرخ بسیار ارزانی هم این کار را انجام می داد . شرکت برق بوند و شی ر هم برق مسیرهای راه آهن و مناطق کشت موز را تامین می کرد . هر سه کمپانی ، روی هم رفته در حدود صد میلیون دلار در گواتمالا سرمایه گذاری کرده بودند . آربنز آن ها را وادار کرده بود که به اجرای مقررات جدید تن در دهند . بنابراین ، بسیاری از عوامل اجرائی و سهامداران آن ها ، از آربنز نفرت پیدا کرده بودند . وکیل نیویورک جان فاستر دالس هم که هر سه کمپانی را نمایندگی می کرد ، از آن جمله بود .

در اوائل سال ۱۹۵۳ ، دولت گواتمالا ۲۳۴ هزار جریب از ۲۹۵ هزار جریب زمین یونایتد فروت را در « تیکوئی زاته » به تصرف خود در آورد . و از آن شرکت یک میلیون و صد و هشتاد و پنج هزار دلار تقاضای پرداخت خسارت مالیاتی کرد . مدیران یونایتد فروت ، زیر بار این رقم نرفتند و فقط ۱۹ میلیون دلار را پذیرفتند .

تقریباً همه گواتمالائی ها ، از تقسیم اراضی که گامی در راه تحقق دموکراسی ملی در حال شکوفایی بود ، استقبال کردند . واشینگتن اما ، واکنش متفاوتی از خود نشان داد . بسیاری از دوستان قدیمی یونایتد فروت ، با استفاده از نفوذ خود ، به دولت آیزنهاور فشار آوردند که دولت گواتمالا دارد همه ی زمین ها را به تصرف خود در می آورد (زمین های مملکت خودش را که در مالکیت سرمایه داری ایالات متحده قرار گرفته بود - م) آنان تصرف زمین ها را نه تنها غیر قانونی ! و خصماگین ، بلکه دلیلی بر اثبات نفوذ کمونیسم در گواتمالا ارزیابی می کردند . از آن جا که گواتمالا رهبری سنتی آمریکائی مرکزی را داشت ، این جماعت را وحشت برداشته بود که هرگونه اصلاحاتی در این کشور ، راه را به سرعت برای گسترش آن به سایر کشورها باز خواهد کرد . به نظر آنان ، دفاع از یونایتد فروت ، مترادف بود با شکست دادن کمونیسم در آمریکای مرکزی و هدفی یگانه را دنبال می کرد . این هدف ، فقط با براندازی آربنز حاصل می شد .

یونایتد فروت تحت رهبری « سام زمارای » سلطان خیال پرست موز که در سال ۱۹۱۱ پرزیدنت « میگوئل داویلا » را در هندوراس برانداخته بود و تبدیل به قدرتمندترین چهره آمریکای مرکزی شده بود ، موقعیتی افسانه ای پیدا کرد . چیزی از تبدیل شدن گواتمالا به کشوری دموکراتیک در سال ۱۹۴۴ نگذشته بود که زمارای احساس کرد دولت اصلاح طلب گواتمالا ، باعث دردسر این شرکت خواهد شد . خطرهای جدی بودند و او می خواست اطمینان یابد که افکار عمومی آمریکا با او است . برآن شد تا یک کارشناس روابط عمومی را از خارج استخدام کند . بازیگر جدید « ادوارد برینز » خواهر زاده زیگموند فروید و چهره ای مسلط در حرفه جوان خود بود .

« برینز » یکی از استادان روانشناسی اجتماعی مدرن بود . او دوست داشت تا خود را « پدر روابط عمومی » بنامد و کسی هم مخالف نبود . تخصص برینز در امری بود که او آن را « آگاهی و هوش ماهرانه ی سازماندهی عادات و عقاید توده ها » می نامید . ادوارد برینز به زمارای پیشنهاد کرد یونایتد فروت کارزاری را برای خراب کردن تصویری که در جامعه از دولت گواتمالا وجود داشت ، سازمان بدهد . به نظر او ، این روش می توانست دولت را تضعیف کند و شاید هم باعث ایجاد وقایعی شود که به سقوط دولت بینجامد .

گمانه زنی برینز می گفت « من احساس می کنم که گواتمالا ممکن است باید واکنشی نسبت به جامعه بی ترحم خود نشان بدهد . »

پیش از آن ، سابقه نداشت که شرکت های آمریکائی در ایالات متحده ، برای خراب کردن رئیس جمهوری دولتی خارجی ، کارزار تبلیغاتی راه بیندازند.

زمارای اکراه داشت که یونایتد فروت به نخستین تجربه ی این روش دست بزند . پس از آن ، در بهار سال ۱۹۵۱ ، برینز پیامی برای زمارای فرستاد که حاوی خبرهایی هشدار دهنده بود . رهبری اصلاح طلب به نام دکتر محمد مصدق در ایران که کشوری بسیار دور بود ، با ملی کردن صنعت نفت دست به عملی غیر قابل تصور زده است . برینز در یاد داشت خود تاکید ورزید که « ممکن است گواتمالا هم دست به چنین اقدامی بزند . »

زمارای فقط به شنیدن چنین خبر و بهانه ای نیاز داشت . پس به برینز اختیار داد تا کارزارش را آغاز کند ، و نتایج زودتر از آن چه پیش بینی می شد خود را نشان دادند . پس از ملاقات برینز با «آرتور هیز سالز برگر » ، سلسله مقالاتی در نیویورک تایمز منتشر شدند که می گفتند گواتمالا دارد قربانی « سرخ ها » می شود . پس از آن گزارش هایی در مجله های معروف ، مثل سلسله مقاله های نشریه تایمز ، در آمدند که بیشترشان با توصیه های موثر برینزنوشته می شدند . در مرحله بعد، ادوارد برینز شروع کرد به سازماندهی مطبوعات بازاری و قلم به مزد گواتمالا . این روزنامه ها و مجلات ، مقاله ها و گزارش هایی در ستایش خدمات یونایتد فروت نوشتند و سعی کردند خوانندگان شان را بترسانند که دیکتاتوری مارکسیستی خطرناکی گواتمالا را تهدید می کند .

اعضای برجسته کنگره ، این نوشته ها را در صحن مجلس منتشر می کردند . بلندترین صدای این گروه از نمایندگان ، سناتور ماساچوست بود که اسم خانوادگی معروفی داشت : هنری کابوت لاج، از تخم و ترکیه ی دو خانواده که به کمک یونایتد فروت ثروتمند شده بودند . در همان تالار بود که پدر بزرگ و هم نام او ، بیش از نیم قرن سلطه ی آمریکائی ها بر کوبا و فیلیپین را تامین کرده بود . سناتور ماساچوست ، سخنرانی های تند و تیز و اهانت آمیزی علیه رهبران گواتمالا ایراد کرد و آنان

را عضو سازمان مخفی کمونیست ها خواند . در همان حال ، در مجلس نمایندگان هم « جان مک کورمک » رهبر اکثریت و رئیس آینده مجلس ، که او هم نماینده ماساچوست بود ؛ و اساسا یونایتد فروت نسل های کامیاب خود را در آن ایالات ساخته و پرداخته بود ، مدام هشدار می داد که رهبری دموکراتیک گواتمالا ، « بخشی از طرح کرملین برای فتح جهان است » و در کار است تا کشور را به « بستر اتحاد شوروی تبدیل کند . »

این تحریکات ، پس از تصویب لایحه اصلاحات ارضی ، به اوج جدید می رسید . مقام های قدرتمند واشینگتن که محصول تجارت بین المللی بودند و هیچ توجهی به واقعیت های زندگی گواتمالا نداشتند ، نظریه تقسیم ارضی را به مارکسیسم چسبانده . مورخی به نام « ریچارد ایمرمن » نوشته است « محصولات سیاسی و قوی جنگ سرد ، فکر می کردند بدیهی است که هیچ دولتی متوسل به چنین معیارهایی علیه ایالات متحده نخواهد شد ، مگر آن که زیر سلطه ی کمونیست ها باشد . »

حزب کمونیست گواتمالا ، در عمل جریانی معتدل بود . حتی در اوج حضورش فقط چند صد عضو فعال داشت ، فاقد پایگاه توده ای بود ، و هیچ پشتیبانی در وزارت امور خارجه ، یا ارتش نداشت . کمونیست ها هرگز نتوانسته بودند در مجلس ملی گواتمالا که شصت و یک عضو داشت ، بیش از چهار کرسی داشته باشند . اگرچه دو کمونیست جوان با استعداد ، که یکی شان رهبر فدراسیون کارگران ، و آن دیگری مظهر سازماندهی دهقانان بود ، از نزدیک ترین مشاوران آربنز بودند ، اما هیچ یک از وزرای کابینه او ، عضو حزب کمونیست نبودند .

آربنز ، چپ گرا و شیفته عقاید مارکسیستی بود . اغلب با اشاره های نمادین ، ایالات متحده را تحریک می کرد . مثلا با اجازه دادن به یک روزنامه رسمی برای متهم کردن نیروهای آمریکائی که در جنگ کره از سلاح های میکروبی استفاده می کنند ، یا فراهم کردن زمینه برای مجلس ملی تا به مناسبت درگذشت استالین در ۱۹۵۳ ، یک دقیقه سکوت اعلام کند . شاید آربنز این وقایع را جزئی و کم اهمیت تلقی می کرد . با این حال ، مقام های واشینگتن چنین ارزیابی می کردند که این حرکات دلایل اثباتی تبدیل شدن او به دشمن اند .

نخستین اشتباه محاسبه ی آمریکائی ها این بود که فکر می کردند آربنز گواتمالا را به سمت کمونیسم سوق می دهد ، دومین خطای شان این بود که فرض کرده بودند اصلاحات آربنز ، بخشی از نقشه ی اصلی است که در مسکو طراحی شده است . بخصوص جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ایالات متحده ، کمترین تردیدی نداشت که اتحاد شوروی در کار شکل دادن به وقایع گواتمالاست . این واقعیت که شوروی هیچ گونه رابطه نظامی ، اقتصادی ، یا حتی دیپلماتیک با گواتمالا ندارد ، یا این که هرگز هیچ هیئتی از گواتمالا به مسکو نرفته و حتی مطالعات و تحقیقات خود وزارت امور خارجه ایالات متحده دریافته بود که همان کمونیست های معدود گواتمالائی «بومی منطقه اند » ، به هیچ وجه برای جان فاستر دالس جالب توجه نبود . در بهار سال ۱۹۵۴ ، دالس به یکی از دیپلمات های آمریکای جنوبی گفت که اگر چه « امکان ندارد دلایل قانع کننده ای پیدا کرد که نشانه ی وابستگی دولت گواتمالا به مسکو باشد ، » اما رهبران آمریکائی « بنا به اطمینان عمیقی که به وجود چنین رابطه تنگاتنگی دارند ، » علیه آن دولت اقدام می کنند .

هرگز ، هیچ سند و مدرکی پیدا نشد که این « اطمینان عمیق » را به اثبات برساند . چه در پرونده های وسیعی که سی آی ا پس از کودتا به یغما برد ، یا در مدارك و شهادت های دیگری که تا کنون وجود داشته اند ، هیچ دلیل و سندی به دست نیامده که نشان بدهد رهبران شوروی در خلال دهه ی ۱۹۵۰ کمترین علاقه و منافی در گواتمالا داشته باشند . وزیر امور خارجه ایالات متحده ، نتوانسته بود این واقعیت را درك کند . بنا به یقین الهی ، جان فاستر دالس قانع شده بود که شوروی ها در پس هر جدالی با قدرت ایالات متحده در جهان ، خوابیده اند . بقیه ی اعضای کابینه آیزنهاور هم چنین برداشتی داشتند . بنا به تعریف یکی از مورخان ، دولت آیزنهاور برآن بود که « برخورد با منافع ایالات متحده در سراسر جهان ، به ناسیونالیست های کجرو و غیر مسئول مربوط نمی شد ، بلکه مستقیماً با ماموران بی ترحم کمونیسم بین المللی در رابطه بود . » دالس و همکارانش که به کسب قدرت سیاسی نائل شدند ، بدون آن که به روشنی بدانند چگونه باید عمل کنند ، تصمیم قطعی گرفتند که خود را از شر رژیم مشکل آفرین گواتمالا خلاص کنند . پیروزی کرمیت روزولت در ایران در براندازی دولت ملی دکتر محمد مصدق ، تبدیل به راهنمای عمل آنان شد . وزیر امور خارجه ایالات متحده و دستیارانش ، به این نتیجه رسیدند که نسخه ی گواتمالائی عملیات آژاکس را طراحی کنند . اسم رمز عملیات ویژه برای براندازی دولت گواتمالا را هم « عملیات موفق » گذاشتند .

سوم دسامبر ۱۹۵۳ ، سی آی ا سه میلیون دلار برای اجرای نقشه ی خود تامین بودجه کرد . این عملیات با کارزار تبلیغاتی شروع می شد ، و به دنبالش موجی از خشونت های برهم زننده ی ثبات می آمد و در نهایت به حملاتی ختم می شد که باید ظاهر خیزش بومی می داشتند . سطح این عملیات، باید بسیار وسیع تر و بزرگ تر از عملیات آژاکس علیه محمد مصدق نخست وزیر قانونی ایران می بود. طرح آلن دالس مدیر سی آی ا این بود که در درجه اول از میان اپوزیسیون تبعیدی گواتمالا ، رهبر مناسبی پیدا می کردند ، این رهبر را با شبه نظامیانی تجهیز می کردند تا بتواند در بالاترین سطح يك ارتش شورشی عمل کند ، خلبانان آمریکائی را که بتوانند « گواتمالاسیتی » را بمباران کنند به استخدام خود درآورند ، پس آن گاه در بطن هرج و مرج کشور ، از سفیر ایالات متحده بخواهند تا به فرماندهان ارتش بگویند که تنها با برکناری آربنز صلح و آرامش به کشورشان باز خواهد گشت .

سفیری که جان فاستر دالس وزیر امورخارجه برای این کار انتخاب کرده بود ، « جان پیوریفوی » دانشجوی فراری دانشگاه نظامی « وست پوینت » از کارولینای جنوبی بود که در امتحان ورودی سرویس خارجه هم مردود شده بود و اشتیاق فراوانی داشت که وارد خدمات دولتی شود ، اما بالاخره اپراتور آسانسور کنگره شده بود . در این شغل ، دوستان بسیاری پیدا کرده و به کمک آن ها که رابطه های گسترده ای داشتند ، کاری در وزارت امورخارجه به او داده بودند . در سال ۱۹۵۰ ، همین آدم سفیر ایالات متحده در یونان شد که در آن سمت ، چهره ای آتشین از خود نشان داد و زمانی سرخوش تر از همیشه بود که پشت اتومبیل هائی که سرعت داشتند می نشست ، یا چپ ها را تهدید می کرد . این شور و شوق آخری ، توجه برادران دالس را به خود جلب کرده بود و به همین دلیل ، در پایان سال ۱۹۵۳ ، او را به سفارت ایالات متحده در گواتمالا گماشتند . نیویورک تایمز اظهار نظر کرد که این انتخاب « نشانه ی تغییر در سیاست انفعالی ایالات متحده در رابطه با

رشد نفوذ کمونیسم است.»

شب شانزدهم دسامبر ۱۹۵۳ ، « پیوریفوی » نخستین و تنها ملاقات خود با آربنز را انجام داد . شام طولانی آن شب در اقامتگاه رسمی آربنز ، شش ساعت به طول انجامید . وقتی آربنز به توضیح سوء رفتار یونایتد فروت پرداخت ، پیوریفوی حرفش را قطع کرد که مساله اصلی گواتمالا نفوذ کمونیسم در آن کشور است . روز بعد ، سفیر ایالات متحده ارزیابی کوتاه خود را از مردی که او را هدف گرفته بودند، برای جان فاستر دالس فرستاد : « حتی اگر آربنز کمونیست نباشد ، به طور یقین وقتی شرایط مهیا شود ، چنان خواهد شد . »

پیوریفوی در گزارش کوتاه خود افزود : « از تماس ها و راه کارهای عادی در گواتمالا کاری ساخته نیست . شمع به آرامی و با اطمینان دارد می سوزد و فقط منتظر زمان آماده شدن تمایلات گسترده در آمریکاست تا سراسر قاره را در نوردد . »

جان فاستر دالس فقط منتظر دریافت چنین گزارشی بود . متن مخابره شده را برای آیزنهاور برد و او هم ، کلمه به کلمه ی گزارش را به آرامی خواند . پس از خواندن ، با رای شخصی تصمیم گرفت که بالاخره با اجرای « عملیات موفق » موافقت کند .

دستور آیزنهاور ، دست سی آی ا را برای انجام دومین نقشه برای براندازی دولتی خارجی بازگذاشت . حالا دیگر سی آی ا می توانست به صورت خود مختار عمل کند . و معنایش این بود که هماهنگ کننده اش سرهنگ « ال هینی » ستاره سابق فوتبال دانشکده که خطوط چریکی پشت جبهه سی آی ا در کره را فرماندهی می کرد ، می توانست مستقیما به الن دالس مدیر سی آی ا گزارش کار را بدهد . همین هینی بی درنگ در منطقه هوائی « اوپا - لوکا » ی فلوریدا در حومه ی میامی ، ستادی مخفی برای انتقال سلاح به « فرانس فیلد » در منطقه کانال پاناما ، و شبکه هوائی متروکه در هندوراس و نیکاراگوئه به وجود آورد ، که هر دو در حاکمیت دیکتاتورهای بودند که با شور و حرارت آرزوی براندازی آربنز را داشتند . به نظر آلن دالس ، این طرح « درخشان » آمد ، اما سرهنگ « جی. سی. کینگ » مدیر عملیات نیم کره غربی برای سی آی ا ، که مسئولیت عملیات پنهانی را به عهده داشت ، با آن موافق نبود. سرهنگ کینگ دل خوشی از ناسیونالیست هائی مثل آربنز نداشت ، اما نگران اثرات دراز مدت نقشه ی بلند پروازانه ی هینی بود .

سرهنگ کینگ با لحنی اعتراض آمیز گفت که « هینی با اجرای این نقشه ، جنگی داخلی را در قلب آمریکای مرکزی آغاز خواهد کرد ! »

آلن دالس ، سرهنگ کینگ و هینی را به مستغلات خود در های لندنز جرج تاون دعوت کرد . پس از نوشیدن یکی دو گیللاس ، به آنان گفت جای هیچ گونه بحث و اختلاف نظری باقی نمانده است . رئیس جمهوری و وزیر امور خارجه دستور داده اند که آربنز باید حتما سرنگون شود . وظیفه ی سی آی ا ، اجرای دستور آن ها است .

آلن دالس دستی به شانه های پهن هینی زد و گفت : « بروید کارتان را انجام بدهید بچه ها . چراغ سبز دارید . »

حالا دیگر « عملیات موفق » مورد موافقت کامل واشینگتن قرار گرفته بود و چهار و نیم میلیون دلار بودجه در اختیار داشت . این رقم ، بیش از مجموعه ارقامی بود که سی آی ا تا آن زمان

برای انجام عملیات مخفی دریافت کرده بود. تنها عنصری اساسی را که کم داشتند، يك گواتمالائی بود که نقش رهبر شورشیان گواتمالا را ایفا کند. پس از انتخاب های ناموفق، سی آی ا روی یکی از افسران قدیمی ارتش گواتمالا « کارلوس کاستیلو آرماس » حساب باز کرد که در سال ۱۹۵۰ خیزش ناموفقی را انجام داده بود و در حلقه ی تبعیدیان گواتمالا، چهره ای بسیار سرشناس بود. ماموران سی آی ا، او را در هندوراس پیدا کردند، با هواپیما به اوپا - لوکا بردند و به او گفتند در طرحی علیه آرینز، با کمپانی یونایتد فروت کار می کنند و او را به عنوان رهبر مطلوب عملیات پیشنهاد کرده اند. کارلوس کاستیلو آرماس، بی درنگ انجام وظیفه را پذیرفت.

در خلال بهار سال ۱۹۵۴، در حالی که سی آی ا خلبان استخدام می کرد، به تامین هواپیماهای مورد نظر می پرداخت و پایگاه های هوایی را با همکاری مقام های هندوراس و نیکاراگوئه آماده کرده بود، کاستیلو آرماس در هندوراس منتظر دریافت فرمان از واشینگتن بود. ایستگاه سی آی ا در طبقه چهارم سفارت آمریکا در گواتمالا سیتی، سخت در جنب و جوش بود. پایگاه عملیاتی اوپا - لوکا هم، وضع مشابهی داشت.

یکی از مامورانی که او را به خدمت در « عملیات موفق » گمارده بودند، « هوارد هانت » بود. این مامور سی آی ا که بعدها به خاطر نقش اش در دزدی شبانه « واترگیت » کارش به رسوائی کشید، پیشنهاد داد تا از کشیش کلیسای کاتولیک رومی، برای شوراندن گواتمالائی ها علیه آرینز استفاده ابزاری کنند (درست همان گونه که يك سال پیش از آن، سی آی ا از آخوندهای ایران به رهبری آیت الله ابولقاسم کاشانی و دستیاری آخوندی به نام روح الله موسوی خمینی - که اسنادش را می توانید در فصل چهارم کتاب بازی شیطان رابرت دریفوس پیدا کنید -، برای تدارک کودتای آمریکائی - انگلیسی علیه نخست وزیر منتخب مردم ایران دکتر محمد مصدق استفاده ابزاری کرد و شرح کامل و مستند آن را در فصل پنجم همین کتاب ملاحظه کرده اید - م .)

کشیش ها و اسقف های کاتولیک گواتمالا، مثل سایر کشورهای آمریکای لاتین، کاملاً وابسته به طبقه حاکم بودند و از اصلاحاتی از نوع اصلاحات آرینز، نفرت داشتند. هوارد هانت در نیویورک با « فرانسیس کاردینال اسپیل من » قدرتمند ترین اسقف اعظم کاتولیک ایالات متحده ملاقات کرد و از او درخواست کرد تا از همتایش در گواتمالا بخواهد که در نقشه کودتا شرکت کند. اسقف اعظم به او اطمینان داد که هیچ مشکلی وجود ندارد و چنان خواهد کرد. آن گونه که بعدها هوارد هانت نوشته است، ماموران سی آی ا « متن ها و اعلامیه هائی را می نوشتند و به اسقف کاتولیک گواتمالا می دادند. این متن ها و اعلامیه ها، در روزهای موعظه و نیایش کلیساهای سراسر کشور به وسیله کشیش ها خوانده و از رادیوها پخش می شد. » مهم ترین بخش این نامه های کلیسایی که روز نهم آوریل در همه کلیساهای کاتولیک قرائت شد، به مومنان هشدار می داد که يك نیروی شیطانی به نام کمونیسم، سعی می کند سرزمین آنان را نابود کند، و کاتولیک ها را فرا می خواند که « علیه این دشمن خدا و کشور به پا خیزند ! »

در حالی که سی آی ۱ مشغول فراهم کردن زمینه های کودتا در گواتمالا بود ، جان فاستر دالس وزیر امورخارجه ایالات متحده ، به کارزار دیپلماتیک شدت می داد .

دالس در ماه مارس ۱۹۵۴ ، برای شرکت در گردهمایی سازمان کشورهای آمریکائی به کاراکاس پایتخت ونزوئلا رفت . بعضی وزرای امورخارجه به آن امید به کاراکاس رفته بودند تا در باره توسعه اقتصادی بحث کنند ، اما جان فاستر دالس اصرار ورزید که « مهم ترین مساله آنان باید بحث پیرامون کمونیسم باشد. » وزیر امورخارجه ایالات متحده ، قطعنامه ای را به سازمان کشورهای آمریکائی ارائه داد که در آن اعلام شده بود اگر کشوری در نیم کره غربی تحت کنترل «جنبش بین المللی کمونیسم» در آید ، هرکشور دیگری نیز در این نیم کره قانونا خواهند پذیرفت که « عملیات مناسبیت » در موردشان به اجرا در آید . « گیلرمو توریلو » وزیر امورخارجه و نماینده گواتمالا در مجمع ، قطعنامه ایالات متحده را « مقدمه ای قطعی برای دخالت در امور داخلی کشورهای عضو » نامید .

برنامه آزادی ملی که با جدیت به وسیله ی دولت من به اجرا در آمده و با قوت دنبال می شود ، ضرورتا امتیاز شرکت های خارجی را که مانع پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور می شود ، مورد هدف قرار داده است ... آن ها می خواستند شرایط موجود را برای حفظ وابستگی جمهوری های آمریکائی به خود ادامه دهند و آرمان های مشروع ملت ها را سرکوب کنند . روش آنان این است که هر گونه اقدام ناسیونالیستی ، یا استقلال اقتصادی را « کمونیسم » طبقه بندی کنند و هر گونه تمایل به پیشرفت اجتماعی ، علایق روشنفکرانه ، و هرگونه توجه و گرایش به آزادی و اصلاحات پیشرو را ، در این طبقه بندی حفظ کنند .

عده زیادی از نمایندگان کشورهای آمریکائی ، نسبت به این نظریه از خود تمایل نشان دادند ، اما جان فاستر دالس مصمم بود که قطعنامه اش را به کرسی بنشانند . دالس ، دو هفته در کاراکاس ماند و در جلساتی طولانی با نمایندگان کشورها ، فقط چند ماده از پنجاه ماده ی قطعنامه را تصحیح کرد . سرانجام ، و به صورتی قطعی ، موفق از کار در آمد . شائزده کشور از « قطعنامه کاراکاس » حمایت کردند . فقط گواتمالا مخالف باقی ماند و مکزیك و آرژانتین هم رای ممتنع دادند .

این بر آمد ، برای ایالات متحده موفقیت بزرگی بود و آربنز را به شدت تکان داد . برادران دالس به توافق رسیدند که فشار را بر آربنز افزایش دهند تا زمان وارد آوردن ضربه ی نهائی فرا رسد . پیش از آن که ضربه نهائی را وارد کنند ، آربنز دست به حرکتی غیر منتظره زد که باعث شغف برادران دالس شد .

تا پیش از آن که گواتمالا در سال ۱۹۴۴ به دموکراسی رو کند ، ایالات متحده تامین کننده ی اصلی تجهیزات نظامی این کشور بود . پس از انتقال قدرت ، آمریکائی ها ارسال سلاح را متوقف کردند . و حتی به دانمارك ، مکزیك ، کوبا ، آرژانتین و سوئیس هم فشار آوردند که معاملات تسلیحاتی خود با گواتمالا را تعطیل کنند . زمانی که سی آی ۱ شروع کرد به مسلح کردن تبعیدی های گواتمالا ، آربنز متوجه شد که توان دفاعی ضعیفی دارد . شتابزده دنبال کشوری گشت که به او اسلحه بفروشد و سرانجام ، آن کشور را پیدا کرد .

پانزدهم ماه مه ۱۹۵۴ ، کشتی باری « آلفهم » در « بوئرتو باریوس » پهلو گرفت و کارگران بندر شروع به تخلیه صندوق هائی کردند که روی شان نوشته بود « وسایل چشم پزشکی و لابراتوار. » داخل صندوق ها اما ، اسلحه و مهماتی بود که از چکسلواکی حمل شده بود .

کارخانه های اسلحه سازی چک ، به ازای تخلیه بارکشتی پول نقد خواسته بودند و اغلب سلاح هائی که فرستاده بودند ، از کار افتاده و غیر قابل استفاده بودند ، یا اصلا عمل نمی کردند . تازه ، بدون موافقت مسکو نمی توانستند به گواتمالا اسلحه و مهمات بفروشند . با این حال ، حتی بار همان کشتی چک که محموله اش غیر قابل استفاده هم بود ، مثل نوعی علامت رمز کار خودش را کرد . خبر به این صورت جعلی منتشر شد که يك کشتی از بلوک شوروی ، به گواتمالا اسلحه و مهمات برده است . برای « مك كورمك » از نمایندگان مجلس ، این اقدام « به مثابه يك بمب اتمی بود که در حیاط خلوت ایالات متحده کار گذاشته شده باشد . » جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ایالات متحده ، این عمل را اثبات « نفوذ کمونیست ها » ارزیابی کرد .

دالس در واشینگتن به خبرنگارن گفت : « بله ، مساله این است ، نه کمپانی یونایتد فروت . »

از آن لحظه به بعد ، تقریبا دفاع از آرینز در واشینگتن برای هر کسی غیر ممکن شده بود . بعضی ها ، اگر می توانستند بفهمند که وزارت امور خارجه و سی آی ا قصد انجام چه کاری را دارند ، شاید این امکان را پیدا می کردند که کاری بکنند . اما کودتا در گواتمالا ، همان گونه که کودتای يك سال پیش از آن علیه دکتر محمد مصدق در ایران ، در پوششی کاملا سری نهفته بود و جز مثنی طراح و مامور عملیاتی ، کسی خبری از آن نقشه نداشت ، پس نمی توانست واکنشی از خود نشان دهد ، هشدار می دهد ، یا اعتراضی بکند . جاذبه ی عملیات نهانی « تغییر رژیم » ، در حیطه برادران دالس باقی نماند .

تردیدهائی در مورد سیاست دولت برای ضربه زدن به گواتمالا ، به صورت های عمومی و مشخص بروز کردند ، اما دیری نپائید که محو شدند . یکی از این موارد ، گزارش های « سیدنی گراسون » در صفحات نیویورک تایمز بود . گراسون چندین مقاله نوشت که جریان پهلو گرفتن کشتی آلفهم به مسائل داخلی دولت گواتمالا بر می گردد و فقط از « شور و حرارت ناسیونالیسم » ناشی می شود ، نه آن که نشانه ای از نفوذ کمونیسم در آن کشور باشد . دولت آیزنهاور تمایلی نداشت که این گونه گزارش ها و خبرها به گوش مردم ایالات متحده برسد . آلن دالس مدیر سازمان اطلاعات مرکزی « سی آی ا - سازمان سیا » ، قرار ملاقاتی برای صرف شام با دوست خود « جولیس آدلر » مدیر امور تجاری تایمز گذاشت و از این بابت از او گله کرد . جولیس آدلر ، شکایت دوستانه ی دالس را به « هیز سالزبرگر » ناشر نیویورک تایمز منتقل کرد . چند روز بعد ، رئیس گراسون او را از گواتمالا فراخواند .

آلن دالس باید مسائلی را هم با ایستگاه سی آی ا در گواتمالا حل می کرد . « بیرچ اونیل » رئیس مرکزی سی آی ا در گواتمالا ، با نظر کودتا موافق نبود . او هم ، مثل « راجر گویران » همتای خود در تهران که يك سال پیش از آن با نقشه کودتا برای براندازی مصدق مخالفت کرده بود ، هشدار داد که چنین طرحی در دراز مدت کارساز نخواهد بود . جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ، در پاسخ به این مخالفت ، اونیل را از گواتمالا به نقطه دیگری منتقل کرد .

در حالی که آلن دالس مخالفان و موانع بالقوه را جا به جا می کرد ، برادرش نیز با مخالفانی در میان مدیران وزارت امور خارجه رو به رو می شد . یکی از این مخالفان ، « لوئیس هال » عضو گروه تدوین سیاست خارجی ، به انتشار گزارشی مفصل دست زد که در آن تاکید شده بود گواتمالا شدیداً به اصلاحات اجتماعی نیاز دارد ، دولت گواتمالا « ناسیونالیست و ضد یانکی » است ، اما طرفدار کمونیست ها نیست . لوئیس هال در گزارش تحقیقی خود ثابت کرده بود که باعث همه بحران ها کمپانی یونایتد فروت است . رابرت مورفی دستیار معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده که به طور اتفاقی به ماجرای « عملیات موفق » پی برده بود ، در یادداشتی به شدت خشمگین که برای جان فاستر دالس نوشت ، به شدت غرید که آن فکر و آن طرح « غلط » است و به احتمال قوی « در درازمدت برای ما بسیار گران تمام خواهد شد . »

وزیر امور خارجه مصمم به براندازی آربنز بود و هیچ مشکلی نمی دید که در رده ی خود ، حتی پاسخی به مخالفان نقشه ی سرنگونی رئیس جمهوری منتخب گواتمالا ندهد . اخبار مربوط به اعتراض مخالفان آن نقشه ، در رده های بالاتر وزارت امور خارجه از صافی نمی گذشت . پیوریفوی سفیر ایالات متحده در گواتمالا که خبرها را دنبال می کرد ، لحظه ای دچار تردید شد و از مقام های بالاتر پرسید که آیا تغییری در نقشه به وجود آمده است ؟ « ریموند لدی » مدیر سیاست وزارت امور خارجه در امور آمریکای مرکزی ، در پاسخ به او مخابره کرد که خاطرش جمع باشد ، هیچ تغییری در « عملیات موفق » داده نشده است .

ریموند لدی به سفیرش نوشت : « ما در حال حل این مساله ایم . مقام های بالا صد در صد مصمم اند که از شر این موجود نفرت انگیز خلاص شوند و تا وصول به این هدف ، لحظه ای از پا نخواهند نشست . »

طرح عملیاتی « هینی » در این لحظات کاملاً آماده بود . ارتش کوچکی را با استخدام نزدیک به پانصد تن از مزدوران تبعیدی ، سربازان مزدور آمریکائی و مزدوران همه فن حریف آمریکای مرکزی به اردوگاه هائی در نیکاراگوئه ، هندوراس و فلوریدا اعزام کرده بود که همه شان آموزش های مقدماتی را گذرانده بودند . فرستنده رادیویی مخفی او به نام « صدای آزادی » (فرستنده ای مثل رادیو فردا ، صدای آمریکا ، بی بی سی ، صدای فرانسه ، صدای آلمان ، صدای اسرائیل و ... که در زمان ترجمه این کتاب با خریدن مزدوران معروف به اهل قلم ، استاد دانشگاه ، تحلیل گریسیاسی ، خبرنگار ، دبیر ، سردبیر ، شاعر ، نویسنده ، محقق و ... سخت در کارند تا مبارزات مردم ایران را که در جنبش های کارگری ، دانشجویی ، زنان و ... تبلور یافته ، به سود مصالح و منافع امپریالیستی منحرف کنند ، یا به چنگ جمهوری اسلامی بدهند تا در بستر بدون دردسری ، با حکومت اسلامی به سازش کامل تر برسند ، یا جانشین خود را به مردم ایران تحمیل کنند ، و یا ؛ در نهایت ، زمینه های جنگ برای انهدام ایران و نابودی طبقات محروم جامعه را به نفع واشینگتن آماده کنند- م)

رادیو « صدای آزادی » که احتمالاً از « نقطه ای در گواتمالا » پخش می شد ، اما عملاً در اوپا - لوکا برپا شده بود ، جریانی از خبرها و گزارش های دروغین را در باره نا آرامی های اجتماعی و شورش های نظامی پخش می کرد . حالا دیگر زمان آن فرا رسیده بود که هینی « نجات بخش » دست ساز خود سرهنگ کاستیلو آرماس را به میدان براند .

سپیده دم هجدهم ژوئن ۱۹۵۴ ، کاستیلو آرماس مردانش را فراخواند ، آن ها را چپاند در جیب ها و کامیون های قراضه و به فرماندهی خودش که سوار استیشن واگن کهنه ی داغانی بود ، آنان را به سمت شمال راند . بدون هیچ حادثه ای ، از مرز هندوراس گذشتند . بعد ، بنا به دستورهای واسطه ی سی آی ا که به او ابلاغ می شد ، نیروی موتوریزه خود را شش مایل وارد قلمرو گواتمالا کرد . در این نقطه توقف کرد . این عمل ، تجاوز علنی به خاک گواتمالا بود .

آرینز رئیس جمهوری گواتمالا ، ارتش و پلیس خود را به حال آماده باش در آورد ، اما بنا به توصیه ی وزیر امور خارجه اش توریلو ، نیروهایش را به منطقه مرزی نفرستاد . توریلو امیدوار بود که مساله را از طریق دیپلماتیک حل کند . وزیر امور خارجه می خواست به جهانیان نشان بدهد که سربازان تحت الحمایه ی خارجی ، وارد خاک گواتمالا شده اند ، و نمی خواست با حضور سربازان دولتی در آن منطقه ، آب گل آلود شود .

پاسی از صبح آن روز گذشته بود که توریلو مشغول نوشتن دادخواستی فوری برای شورای امنیت سازمان ملل بود . وزیر امور خارجه گواتمالا از شورای امنیت خواست که در جلسه ای اضطراری ، تجاوز نظامی به گواتمالا را که « بنا به مصالح انحصارات خارجی » و برای حفظ منافع آن انحصارات صورت پذیرفته بود ، محکوم کند . زمانی که توریلو این دادخواست را می نوشت ، رادیو « صدای آزادی » به صورت نفس بری اخبار مربوط به پیشروی های سرهنگ کاستیلو آرماس در اطراف شهر را پخش می کرد . در همان زمان هواپیماهای سی آی ا در فاصله ای نزدیک برفراز سربازخانه های گواتمالا سیتی به پرواز در آمده بودند ، سربازان را به مسلسل بسته بودند و بمب هائی انداخته بودند که صدای انفجار مهیب و پی در پی آن ها ، شهر را تکان داده بود . شدت انفجار ها چنان مهیب بود که حتی پیوریفوی سفیر ایالات متحده در گواتمالا هم ، به عنوان تنها کسی که دقیقا می دانست چه اتفاقی دارد می افتد ، در سفارت خانه صدا را شنید . از پنجره به بیرون نگاه کرد ، دود و شعله هائی را که از سربازخانه ها بر می خواست دید و شادمانه پرید و به واشینگتن مخابره کرد که « به نظر می رسد راه حل همین است و بس . »

این یورش هوائی ، چندین روز پیاپی ادامه یافت . یکی از هواپیماها فرودگاه گواتمالا سیتی را زد . هواپیما های دیگر ، مخازن نفت و مراکز نظامی را در سراسر کشور هدف گرفتند . این حملات هوائی، زخمی های بسیار و خسارات مالی سنگین از خود به جا گذاشتند ، اما هدف اصلی ، نظامی نبود . درست مثل اخبار جعلی که از رادیو « صدای آزادی » پخش می شد ، هدف از این عملیات الغای این احساس به جامعه بود که جنگی در راه است . هر وقت که هواپیما ها شهری دیگر را می زدند ، گواتمالائی ها بیشتر احساس عدم امنیت می کردند ، گنج می شدند ، می ترسیدند ، و تمایل بیشتری پیدا می کردند تا آن چه را از رادیو « صدای آزادی » می شنوند ، باور کنند .

جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ، تقریبا لحظه به لحظه گزارش های مربوط به پیشرفت عملیات را ، از برادرش آلن دالس و سفیرش پیوریفوی دریافت می کرد . با این حال ، خبرها را از مردم پنهان نگه می داشت . بعد از ظهر نوزدهم ژوئن ۱۹۵۴ ، وزارت امور خارجه بیانیه ای ریاکارانه و غیر واقعی منتشر کرد که می گفت خبرهائی از « قیام جدی » و « بروز خشونت » در گواتمالا دریافت کرده است . بعد خبری دروغین را اعلام کرد که انتشار آن جزئی از « عملیات

موفق « و در قلب آن عملیات برنامه ریزی شده بود .

این بیانه ی خبری می گفت « وزارت امور خارجه هیچ مدرکی ندارد جز آن چه به ما می گوید
واقعه گواتمالا ، قیام گواتمالائی ها علیه دولت باشد . »

آرینز می دانست که این بیانه واقعی نیست . و به این نتیجه ره برد که ایالات متحده پشت آن
شورش خوابیده و معنایش این است که بدون استفاده از ارتش ، قادر به درهم شکستن آن نیست . این
نتیجه گیری ، آرینز را برآن داشت تا در پیامی رادیویی ، مردمش را مخاطب قرار دهد . در این
سخنرانی رادیویی ، آرینز اعلام کرد که « خائن بزرگ کاستیلو آرماس ، نیروهای اعزامی کمپانی
یونایتد فروت را علیه دولت او فرماندهی می کند . »

جرم ما این است که در برنامه تقسیم اراضی ، به منافع کمپانی یونایتد فروت لطمه زده ایم . جرم ما این
است که راه خود را به اقیانوس آتلانتیک مطالبه می کنیم . جرم ما این است برق و لنگرگاه ها و بنادر خود را می
خواهیم . جرم ما آمال میهن پرستانه ی ما برای پیشرفت ، ترقی و استقلال اقتصادی است که مترادف است با
استقلال سیاسی ما ...

این ادعا کاملا دروغ است که کمونیست ها بر دولت مسلط شده اند ... ما هیچ عمل تروریستی انجام
نداده ایم . به عکس ، این دوستان گواتمالائی آقای فاستر دالس اند که می خواهند وحشت را در مردم ما
گسترش دهند ، و با هواپیماهای دزدان دریائی به زنان و کودکان ما حمله ور شده اند .

در روزهای پس از پخش این پیام ، شرایط برای آرینز بهتر شد . ارتش به او وفادار ماند و
محبوبیت او میان مردم عادی گواتمالا ، به نقطه اول خود برگشت . در اجلاس شورای امنیت ،
فرانسه قطعنامه ای را مطرح کرد که خواهان پایان دادن به « هرگونه اقدام خونین » در گواتمالا بود
و از همه کشورها می خواست تا « از کمک به هر گونه اقدامی از این دست ، خودداری کنند . »
پیشرفت های نظامی کاستیلو آرماس متوقف شد . از آن مهم تر این که چون یکی از چهار هواپیمای
پ ۴۷ تاندربولت سی آی ۱ در عملیات گلوله خورده و هواپیمای دیگری نیز سقوط کرده بود ، یورش
هوائی که کشور را به وحشت انداخته بود ، متوقف شد .

ال هینی از مرکز فرماندهی خود در اوپا - لوکا ، برای آلن دالس تلگرامی فوری فرستاد . در
تلگرام هینی آمده بود که « عملیات موفق » در آستانه ی شکست قرار گرفته و احتمالا بدون پشتیبانی
هوائی بیشتر ، به ثمر نخواهد رسید . دالس بی درنگ خود را به کاخ سفید رساند تا از پرزیدنت
آیزنهاور اجازه بگیرد دو هواپیمای دیگر به منطقه بفرستند . آیزنهاور با آمادگی کامل موافقت کرد .
و بعد ها به همکارانش گفت : « وقتی راه آشوبگری ، یا حمایت از آشوب را انتخاب می کنید ، وظیفه
دارید برنامه را به پیش ببرید . در چنین موقعیتی ، و در حین عملیات ، فرصتی برای چاره اندیشی
دیگری ندارید . »

آرینز که خبری از این فعل و انفعالات نداشت ، بر موضع تدافعی دیپلماتیک فشار آورد . وزیر
امور خارجه اش توریلو را به نیویورک فرستاد . در نیویورک ، فرستاده آرینز از شورای امنیت در
خواست کرد تا فوراً گروهی را برای تحقیقات به گواتمالا اعزام کند . امریکائی ها از همین می

ترسیدند . سفیر جدید ایالات متحده در سازمان ملل که کسی جز همان کابوت لاج سناتور پیشین نبود ، پشت صحنه فعال بود و در نتیجه ی ملاقات ها و سازش هائی که از طریق شور و حرارت و ریاکاری های او صورت گرفت ، روز بیست و پنجم ژوئن ۱۹۵۴ ، چرخشی ناگهانی رخ داد و شورای امنیت سازمان ملل ، رای بر عدم ضرورت تحقیقات در باره وقایع گواتمالا داد .

هم زمان با اقدامات دیپلماتیک کابوت لاج ، ال هینی دو هواپیمای جدیدش را به صحنه ی کارزار فرستاد . نخستین یورش هوائی به قصد تاثیر روانی صورت گرفته بود ، اما حالا حملات هوائی به مرحله ای جدی تر ارتقاء یافته بودند . هواپیماهای سازمان سیا ، سه شبانه روز پایگاه های نظامی را در هم کوبیدند ، مخازن نفت و بنزین را به آتش کشیدند و بمب های مرگباری بر زاغه های مهمات فرو باریدند . این حملات ، چنان به ترس و وحشت مردم دامن زد که صدها تن از مردم ، خانه و کاشانه شان را رها کردند و گریختند . در روز رای گیری شورای امنیت سازمان ملل ، و در آخرین لحظات که کوششی نومیدانه برای جلب ترحم بود ، توریلو تلگرامی طولانی برای جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ایالات متحده فرستاد .

مضمون تلگراف چنین بود :

با تاسف و درد و اندوه باید به اطلاع آن عالی جناب برسانم که دیروز حملات وحشیانه ای با بمب های تی ان تی ، علیه مردم عادی « چیکوئی مولا » صورت گرفته و آتش رگبار مسلسل ها ، از هوا این شهر و شهرهای « گوالان » و « زاکابا » را هدف گرفته است ... گواتمالا از آن عالی جناب درخواست می کند که برای مطرح کردن این شرایط حزن انگیز به ما اجازه ملاقات حضوری بدهید تا از شما بخواهیم که دولت آگاه و روشن شما که همواره به حقوق بشر احترام گذاشته و به معیارهای آن پای بند بوده است ، به ما لطف کرده و از نفوذ خود در شورای امنیت برای جلوگیری از این فاجعه استفاده کند .

جان فاستر دالس ، این درخواست را به پیشیزی نگرفت . حالا آن که وقایع همان گونه پیش می رفتند که او می خواست ، و می توانست در چنین شرایطی در خواست ملتسمانه ی نماینده دولت گواتمالا را بپذیرد . خارج از دولت ایالات متحده ، کسی به واقعیت و ماهیت « عملیات موفق » پی نبرده بود . اغلب گواتمالائی ها ، همان خبرهائی را باور می کردند که رادیو « صدای آزادی » پخش می کرد . از این خبرها و گزارش ها چنین بر می آمد که سرهنگ کاستیلو آرماس ارتشی شورشی را در اطراف شهرها رهبری می کند . بسیاری از سربازان گواتمالائی به ارتش او پیوسته اند ، و دولت گواتمالا قدرت متوقف کردن این نیروی مهیب تخریبی را ندارد .

با شدت گرفتن بمباران ها ، قدرت ابتکار آربنز رو به افول گذاشت . در نقطه ای ، به این فکر افتاد تا دهقانان را به مقاومت مسلحانه فراخواند ، اما فرماندهان ارتش با او راه نمی آمدند . راه حل دیگری نداشت . در نیمه های روز یکشنبه بیست و هفتم ژوئن ۱۹۵۴ ، وزیر امور خارجه اش توریلو را به سفارت آمریکا فرستاد تا ترتیب تسلیم شدن او را بدهد .

سفیر پیوریفوی که لباس خلبانی پوشیده بود و اسلحه کمری بسته بود ، به توریلو گفت که اگر کاخ ملی به طور کلی « پاک سازی » شود ، ممکن است بتواند « نیروهای شورشی » را ترغیب به متوقف کردن کارزار کند . چند ساعت بعد ، « سرهنگ کارلوس انریکو دیاز » فرمانده ستاد ارتش

از پیوریفوی دعوت کرد که به خانه اش برود . سفیر ایالات متحده که به خانه ی دیاز رسید ، چهار فرمانده عالی رتبه دیگر ارتش گواتمالا هم آن جا بودند . سرهنگ دیاز ، با لحنی تلخ نسبت به عملی که ایالات متحده درکشورش انجام می دهد ، زبان به شکوه گشود . پیوریفوی ، بنا به گزارش خودش ، « با لحنی تند جواب داد که اگر او را به آن خانه دعوت کرده اند که دولتش را متهم کنند ، بی درنگ آن خانه را ترك خواهد کرد . » این لحن تند ، گواتمالائی ها را متوجه کرد که حریف از موضع قدرتمندتری حرف می زند . سرانجام ، با اکره موافقت کردند که در مقابل آربنز بایستند و از او بخواهند استعفا کند ، اما قاطعانه به پیوریفوی گفتند که تحت هیچ شرایطی حاضر به مذاکره با کاستیلو آرماس ، یا پذیرفتن او به عنوان دولت جدید نخواهند بود .

ساعت چهار بعد از ظهر آن روز ، فرماندهان ارتش آربنز را فرا خواندند و به او گفتند که آنان انجمنی سری از ارتشیان را تشکیل داده و او را از کار برکنار کرده اند . آربنز چاره ای جز موافقت نداشت . دوستانش که توضیح داده بودند تشکیل آن انجمن سری محض مصلحت بوده است : انجام دوکار را به او قول دادند : هرگز با کاستیلو آرماس وارد هیچ گونه مذاکره و مراوده ای نشوند ، و زمینه ای فراهم آورند تا او از رادیو برای مردم پیام بدورد بفرستد . ساعت نه و پانزده دقیقه ی آن شب ، آربنز برای آخرین بار از طریق رادیو با مردمش سخن گفت .

کارگران ، دهقانان ، میهن پرستان ، دوستان من ، مردم گواتمالا : آزمونی دشوار به گواتمالا تحمیل شده است . اکنون پانزده روز است که جنگی بی رحمانه علیه گواتمالا در جریان است . کمپانی یونایتد فروت ، با همکاری حلقه ای از حاکمیت سیاسی ایالات متحده ، مسئول همه ی وقایعی است که بر ما می گذرد ... من اعتقاد را به آزادی های دموکراتیک ، استقلال گواتمالا و هر آن چه برای آینده بشریت مفید است ، نقض نکرده ام ... من همیشه به شما گفته ام که هر بهائی را برای استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی پرداخت خواهم کرد ، اما نه بهائی را که منجر به نابودی کشورما و چپاول دارائی های کشور ما بشود . اگر زمینه هائی را که از سوی دشمنان قدرتمند ما بالا گرفته است محو نکنیم ، چنین اتفاقی خواهد افتاد . دولتی بجز دولت من ، منتها همیشه وفادار به انقلاب اکبر ما ، ترجیح دارد به بیست سال حاکمیت خونین و فاشیستی استبداد باندهائی که کاستیلو آرماس را به این کشور آوردند .

پس از خواندن متن پیام ، آربنز تنها و بی کس ، پیاده از استودیو به سفارت مکزیك رفت که پیشتر ، از آن تقاضای پناهندگی سیاسی کرده بود . پس از او ، سرهنگ دیاز پشت میکروفون نشست . رسماً قدرت سیاسی را پذیرفت و به گواتمالائی ها قول داد که « نبرد علیه مزدوران متجاوز ادامه خواهد یافت . » فك سفیر ایالات متحده ، با شنیدن این پیام از رادیو ، قفل شد . وقتی پیام سرهنگ دیاز پایان یافت ، سفیر با کف دست محکم به میز کار خود کوبید .

این پیام رادیویی ، دو مامور عملیاتی سی آی ادر گواتمالا را به شدت برافروخت . یکی از آن دو مامور ویژه ، رئیس مرکز سی آی ادر گواتمالا « جان دوئرتی » و آن دیگری ، « انو هابینگ » بود که از واشینگتن برای کمک به عملیات موفق اعزام شده بود . به محض پایان یافتن پیام سرهنگ دیاز ، هر دو به این نتیجه رسیدند که هنوز ماموریت شان کامل نشده است و تصمیم گرفتند همان شب

سرهنگ دياز را ساقط کنند و سرهنگ « الفگيو مونزون » را که افسری مورد اعتماد بود ، به جایش بنشانند . دوئرتی و هابینگ ، با اتومبیل به سمت خانه مونزون راندند و به او این خبر خوش را دادند که رئیس جمهوری شده است . پس او را در صندلی عقب اتومبیل نشانند و با خود بردند . هر سه به ستاد فرماندهی سرهنگ دياز رفتند . نیمه شب بود که به ستاد رسیدند . سرهنگ دياز را که تازه چند ساعتی از اعلام ریاست جمهوری اش می گذشت ، وحشت برداشت . شروع کرد به دفاع از اصلاحات آربنز که مامور ویژه ی سی آی ا هابینگ ، حرفش را به تندى قطع کرد .

مامور « عملیات موفق » به دياز گفت « بگذار چیزی را حالی تو کنم جناب سرهنگ ! بزرگ ترین اشتباه تو این بود که خودت را رئیس دولت اعلام کردی . »

مدتی طول کشید تا دياز توانست پیام هابینگ را هضم کند . پس از سکوتی طولانی ، دوباره هابینگ خطاب به دياز گفت : « سرهنگ ! تو برای مطالبات سیاست خارجی ایالات متحده مناسب نیستی . »

دياز با لحنی اعتراض آمیز گفت : « ولی من قبلا با سفیر شما حرف زده بودم ! » .
« ببینید سرهنگ ، يك طرف قضیه دیپلماسی است ، و طرف دیگرش واقعیت . سفیر ما دیپلماسی ایالات متحده را نمایندگی می کند . من واقعیت را نمایندگی می کنم . و واقعیت این است که ما شما را نمی خواهیم . همین که گفتم . »

سرهنگ دياز با لحنی گله آمیز پرسید : « می توانم این را از زبان سفیر شما بشنوم ؟ »
چهار صبح بود که پیوریفوی با عصبانیت به ستاد فرماندهی سرهنگ دياز رسید . ملاقات پرتنش بود . دياز اصرار می ورزید که اگر او تضمین نکند که کاستیلو آرماس قدرت سیاسی در گواتمالا را به دست نخواهد گرفت ، استعفا نخواهد داد . پیوریفوی طفره رفت . و سرانجام خشمگین از ستاد خارج شد . وقتی سپیده دم به محل سفارت رسید ، تلگرامی مختصر و مفید برای هینی فرستاد که :

« ما به مشکل تازه ای برخوردیم ، به يك بمب ! »

بعد از ظهر آن روز ، در پایگاه هوایی مخفی هندوراس ، خلبانی به نام « جری دلارم » در کابین هواپیمار پ ۴۷ نشست . جری دلارم ، خلبان سازمان سیا بود . پ ۴۷ سی آی ۱ ، در حالی که جتی جنگنده اسکورتش می کرد ، به سمت گواتمالا سیتی به پرواز در آمد . به مقصد که رسید ، دو بمب روی میدان رژه ی پایگاه اصلی نظامی ، و بمب های دیگری روی فرستنده رادیویی دولت ریخت .

واقعیت به سرهنگ دياز نزدیک می شد . در ساعات پیش از سپیده دم بیست و نهم ژوئن ۱۹۵۴ ، دياز سفیر ایالات متحده را احضار کرد ، اما پیش از آن که شروع به گفت و گو کنند ، او را برای مشورت با سایر افسران به گوشه ای از اتاق فراخواندند . لحظاتی بعد ، در حالی که مسلسلی سبك دنده هایش را نشانه رفته بود ، برگشت . در کنارش ، سرهنگ مونزون حرکت می کرد .

سرهنگ مونزون ، با لحنی نرم و مودبانه گفت « همکار من دياز تصمیم گرفته است استعفا بدهد . من جانشین او هستم . »

مونزون يك گروه نظامی سه نفره را تشکیل داد و چند روز بعد ، برای مذاکره با کاستیلو آرماس به السالوادور پرواز کرد . ملاقات شان با نظارت پیوریفوی صورت پذیرفت . نفود سفیر ایالات متحده ، باعث تفاهم و موافقت سریع آنان شد . ظرف چند روز ، دو عضو دیگر آن انجمن سری ارتش ، که گزارش شده است هر يك صدهزار دلار دستمزد گرفتند ، مشاغل دیپلماتيك در کشورهای دیگر را پذیرفتند . روز پنجم ژوئیه ی همان سال ، مونزون هر دو را بازنشسته کرد . کاستیلو آرماس هم به جای خود او نشست و خود را رئیس جمهوری گواتمالا اعلام کرد . چیزی نگذشت که جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ایالات متحده ، آمریکائی ها را از طریق رادیو مخاطب قرار داد و گفت که دولت او ، به پیروزی بزرگی علیه کمونیسم دست یافته است .

دولت گواتمالا و سایر ماموران کمونیست سراسر جهان ، با اصرار سعی می کردند با این ادعا که ایالات متحده فقط به حفظ منافع تجاری خود می اندیشد ، واقعیت را که امپریالیسم کمونیست است ، وارونه جلوه دهند . ما متأسفیم از این که منازعه و کشمکش میان دولت گواتمالا و کمپانی یونایتد فروت وجود داشته است ... اما این مورد ، نسبتاً بی اهمیت است... ميهن پرستان گواتمالا به رهبری سرهنگ کاستیلو آرماس به پا خاستند تا با رهبری کمونیست بستیزند و آن را تغییر دهند . بنابراین ، شرایط جدید به وسیله ی خود گواتمالائی ها رخ داده است .

جان فاستر دالس می دانست که در ادعای خود مبنی بر این که در براندازی آربنز ، مسئولیت به عهده ی « خود گواتمالائی ها » بوده است ، آشکارا دروغ می گوید ، اما نفهمیده بود که سایر ادعاهایش در مورد ادعای پیروزی اش نیز ریاکارانه است . او واقعا باور کرده بود که آربنز ابزار «امپریالیسم کمونیست » است و نمی خواست درك کند که آربنز واقعا رهبری ایده الیست و ناسیونالیستی اصلاح طلب است که تاخت و تازهای چپاولگرانه ایالات متحده را بر نمی تابد . ایالات متحده ، با براندازی آربنز ، در واقع تجربه های دموکراتيك را که می توانستند نقشی عظیم در آمریکای لاتین بازی کنند ، در هم کوبیده بود . درست مثل سال پیش از آن در ایران که مشکلی اساسی با آمریکائی ها نداشت ، جز آن که می خواست صاحب اختیار منابع طبیعی خود باشد .